

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه سی و نهم؛ 1402/09/05 فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

پاسخ به اشکال

اشکال خوبی مطرح شده که نیازمند دقت است. دیروز بحثی مطرح شد که گاهی مجتهد در فرآیند فتوا از دیگران کمک می‌گیرد، مثل کمک گرفتن از رجال، لغت‌شناس، نحوی، متخصصین فیزیکی، شیمی و سایر تکنولوژی‌ها و سپس فتوا می‌دهد. اصل این کمک گرفتن خوب و مطلوب است و مجتهد راهی جز این ندارد.

دیروز سؤال شد آیا این کمک گرفتن مجتهد از متخصصین در فرآیند افتاء، تقلید است؟ در پاسخ بیان شد می‌توان نام آن را تقلید نهاد، زیرا رجوع جاهل به عالم یا کارشناس است.

سپس سؤال شد آیا لازم است کارشناس شرایط مجتهد را داشته باشد؟ در پاسخ گفتیم خیر؛ بلکه کارشناس در هر حوزه‌ای مانند رجال، لغت، صنایع و ... باید امین و عالم باشد (حفیظ علیم).

در ادامه مطلب و نکته‌ای را اضافه کردیم که یک دفعه فقیه در یک مسئله‌ای کار به صحت و سقم آن ندارد و از کارشناس نظر می‌گیرد و بر اساس نظر کارشناس، نظر می‌دهد. اگر بخواهیم مثال ساده- ای بزنیم، همین بحث مرگ مغزی است. می‌دانید که مرگ مغزی ده‌ها سال است که از فقها سؤال شده است، افرادی که در کما¹ یا مرحله بعد از کما رفته و مرگ مغزی شده‌اند، آیا واقعاً مرگ است؟

فرض کنید اگر بگوییم مرگ عرفی و شرعی است، اعضایش را می‌شود برای نجات جان دیگران برداشت. یا مثلاً زنش باید عده نگه دارد، یا مالش بین ورثه تقسیم شود و اما اگر این مرگ، مرگ عرفی و شرعی نباشد این آثار را ندارد.

ببینید این‌جا فقیه باید چه کار کند؟ فقیه ناچار است از نظر کارشناس متابعت کند. فرض کنید یک تکنولوژی آمده است خُب فقیه که درس آن را نخوانده نمی‌تواند بدون مراجعه به کارشناس نظر دهد. از این رو پس از رجوع به کارشناس و به هنگام فتوا می‌گوید بر اساس توضیحات کارشناس، نظر من این است.

در اینجا این نکته لطیف وجود دارد که اگر مجتهد مقلد شد مانند تقلید از لغوی یا کارشناسان دیگر، چگونه می‌خواهد نظر فقهی بدهد؟

فرض کنید من مجتهد، روایتی در مسئله‌ای دارم که این روایت در نظر من اثر دارد (اگر اثر نداشته باشد مهم نیست). مثلاً در رجال این روایت، مسعدة بن صدقه آمده قرار گرفته است؛ در رابطه با وی اختلاف است که آیا او ثقة می‌باشد یا خیر؟ اگر من در اینجا از نظر کارشناس رجال متابعت کنم یا

1. ممکن است فردی که در کما رفته باز گردد ولی به آن نیز مرگ مغزی گویند.

تقلید کنم ولی خودم به نظر نرسم، چگونه می‌توانم به عنوان مجتهد نظر بدهم که حکم شرعی مسئله این است؟

این‌جا است که ما می‌گوییم فقیه باید از نظر کارشناس به قرار برسد. اگر این‌جا سوال کردند که وقتی رجوع جاهل به عالم، مطابق سیره عقلا است و ردعی از آن نشده و مجتهد طبق این سیره مثلاً به لغوی مراجعه کرده و تقلید می‌کند و پس از تقلید به فتوا می‌رسد، این چه اشکالی دارد؟

اشکالش این است که تقلید از کارشناس است، ولی در واقع خودش از نصوص استفاده نکرده است و به دیگران اعتماد کرده است.

بله، اگر فرض شود که یک تکنیکی مثل همین مرگ مغزی باشد، مجتهد می‌تواند بگوید بر اساس نظر کارشناس، حکم این است. آقایان بعضاً راجع به سیگار نظر می‌دهند، بعضی‌ها می‌گویند طبق نظر کارشناس سیگار این ضررها را دارد و بر اساس نظر کارشناس که می‌گوید ضرر دارد، حرام است و نباید اینگونه گفته شود که سیگار حرام است. بلکه باید گفت چون بر اساس نظر کارشناس سیگار ضرر دارد حرام است.

البته گاهی یقین به حکم وجود دارد و عبارتی مانند «بر اساس نظر کارشناس» را حذف می‌کنند. ولی اگر واقعاً از نظر کارشناس استفاده می‌شود باید نشان بدهد که بر اساس نظر کارشناس فتوا می‌دهد و الا اگر آن را حذف کند و مقلد هم باشد، نمی‌تواند نظرش را به شارع نسبت بدهد.

من که روایت مسعدة را نمی‌دانم موثقه است یا نه، دارم تقلید می‌کنم، بعد بیاییم بر اساس روایت مسعدة نظر فقهی بدهم در حالی که دارم تقلید می‌کنم! تقلید درست است بر اساس بنای عقلا است اما در جایی که موضوعیت نداشته باشد. و رأی مجتهد که برای مقلد حجیت است، موضوعیت دارد و الا رأی مجتهد نباشد که اعتبار ندارد. این است که ما تقلید را در مقدمات اجتهاد برای مجتهد کافی نمی‌دانیم. مجتهد باید به قرار برسد که معمولاً وقتی کارشناس‌ها پرونده علمی در اختیارش بگذارند خودش بتواند به نظر برسد.

سؤال: آیا اگر کسی قائل به اجتهاد گروهی باشد آنچه را که ما می‌گوییم مصداق آن می‌شود؟

این را، اجتهاد گروهی نمی‌گویند. اجتهاد گروهی یعنی چهارتا مجتهد کنار هم می‌نشینند همکاری کنند و الا این‌که یک نفر نظر می‌دهد، منتها از ابزارهای مختلف استفاده می‌کند این را اجتهاد گروهی نمی‌گویند.

این مسئله حساسی است، زیرا از یک طرف مراجع ما و صاحبان نظر، از افراد مختلف استفاده می‌کنند و اگر استفاده نکنند اشتباه می‌کنند. منتها سخن این است که اگر استفاده کردند می‌توانند تقلید کنند یا نه؟ اگر دقت کنید ما دو چیز مطرح کردیم. یک بار دیگر تکرار می‌کنم نگویند چرا؟ چون در واقع خلاصه است، یکی خودش به اطمینان برسد، خودش به قرار برسد که دیگر تقلید نیست و کارشناس‌ها برایش پرونده علمی آماده می‌کنند. یکی هم علی سبیل الفرض جواب بدهد.

یک کسی را فرض کنید که نمی‌فهمد هوش مصنوعی چیست؟ حالا هر قدر برایش توضیح بدهند نمی‌تواند به گنه مطلب برسد. در این‌جا اگر بگویید بر این اساس، بر این توضیح و... این حرام است یا باطل است، صحیح است، اشکالی ندارد. پس یا اطمینان یا جواب علی‌الفرض.

اشکال: طبق فرمایشات بحث‌های اگر فقیه بخواهد بر اساس نظر کارشناس حکمی نماید، یعنی نظر کارشناس موضوعیت دارد. دیگر این‌جا تقلید و اطمینان نیست.

پاسخ: در اینجا فقیه بر اساس مصلحت نظر می‌دهد و مصلحت را کارشناس تشخیص می‌دهد، وقتی کارشناس تشخیص داد، فقیه حکم را صادر می‌کند، آن هم درست است. اگرچه به اطمینان نرسد، ولی از طریق اهل خبره به مصلحت رسیده باشد.

ادامه بحث زعامت

در این جلسه دو نکته را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

نکته اول

اگر در خاطرتان باشد، دیروز وارد بحث زعامت شدیم؛ گفتیم در همه دنیا که مخصوص جوامع اسلامی هم نیست، نهادهایی را دارند که از جمله آنها یکی نهاد مرجعیت علمی (رجوع جاهل به عالم) و دیگری نهاد زعامت، رهبری، ولایت، حکومت و... است که با اشکال مختلفی در دنیا وجود دارد.

در اسلام از جمله در کتب شیعه هم این مطلب وجود دارد. عرض شد که آقایان علما این دو تا نهاد را خوب از هم جدا نکردند. در اجتهاد و تقلید گاهی از زعامت گفتند، البته خیلی وقت‌ها هم رها کردند. یا اگر مثلاً کتب فقهی را آشنا باشید تقریباً جزو اندیشه شیعه است که هر مجتهد عادل می‌تواند حکم حکومتی صادر کند و حتی لازم نیست قائل به ولایت مطلقه هم باشد و این را از باب امور حسبیّه که شارع راضی به ترکش نیست می‌گویند که حاکم شرع ولایت دارد.

در همین هلال شوال که اثرش را می‌بینید بسیاری از فقها می‌گویند هر مجتهد عادل می‌تواند اعلان کند فردا اول شوال است. به همین خاطر هم می‌بینید اعلان می‌کنند دفاتر وارد می‌شوند. حالا بعضی از دفاتر می‌گویند به ما ربطی ندارد در عین حال وارد می‌شوند و این جالب با این‌که می‌گویند به ما ربطی ندارد و مال شوال هم مثل سه‌شنبه و چهارشنبه و ششم خرداد و هشتم تیر و... است، اما وارد می‌شوند.

اما بعضی‌ها مانند صاحب عروه نه و خیلی از فقها به خصوص فقهای قم که این‌ها را از شأن حاکم می‌دانند، همه وارد می‌شوند. می‌دانید این‌جا آن وقت یک سوال بزرگی خودش را نشان می‌دهد که در صورت تعدد حاکم وضعیت چگونه است؟ می‌گویید همه آنها حق اصدار حکم حکومتی دارند. حالا اگر با هم اختلاف نکنند که هیچ، ولی اگر اختلاف کردند چه باید کرد؟

به نظر شما چطور است که بگوییم ما باید باید دو تا بخش در بحث‌های خود ایجاد کنیم. یک بخش را به رجوع جاهل به عالم اختصاص داده و بخش درگ را به زعامت، زعیم و متابعت از زعیم اختصاص دهیم.

در بخش رجوع جاهل به عالم هر چه اقتضای بحث است بیاوریم و هر چه اقتضای بحث نیست بیاوریم. حالا برای شما مثال می‌زنم مثلاً می‌خواهیم شرایط مجتهد را بشماریم، شرایط مجتهد با همین نگاه رجوع جاهل به عالم. برای چی مرد بودن را بیاوریم؟ مگر رجوع جاهل به عالم شرطش مرد بودن است؟ البته اگر دلیل ما اقتضا کند آن جای خود دارد، ولی اگر اقتضا نکند شما چطور می‌خواهید این شرط را بگویید.

می‌گویید خُب مرجعیت زعامت کبری است، زعامت عظمی است، چه کسی این حرف را زده است؟ آقای خویی. می‌گوییم آقای خویی! مرجعیت به معنای رجوع جاهل به عالم و زعامت عظمی است؟! آیا زعامت کبری است؟! اگر بگویید نه و بحث من در زعیم است، می‌گوییم پس جدایش کنید و اشکال ندارد. دیگر از این به بعد هم نگویید کتاب الاجتهاد و التقليد بگویید کتاب الاجتهاد و التقليد و الزعامة و یک بخش هم واقعاً برای شرایط زعیم باز کنید. نباید شرایطی که به زعامت مربوط است در مرجعیت علمی آورده شود یا احیاناً اگر شرایطی در مرجعیت علمی است، مثلاً اعلمیت در زعیم و زعامت مطرح گردد. ببینید ما باید مشخص کنیم. البته در خود جمهوری اسلامی هم می‌دانید بحث‌ها خیلی روشن نیست. در قانون اساسی سال 58 یک چیز می‌آید و در قانون سال 68 چیز دیگری می‌آید.

پس ببینید باید اولین کاری که صورت بگیرد این است که این‌ها (مرجعیت علمی و زعامت) از هم جدا شوند. البته ممکن است یک نفر هم زعیم و هم فقیه مرجع تقلید باشد. در این صورت باید شرایط هر دو را داشته باشد.

آیا شرط‌هایی که در مرجعیت علمی بیان شده است برای زعامت کافی است؟ شرط‌ها عموماً شکلی است: «حلال‌زاده، شیعه دوازده امامی، مرد بودن، عدالت، رشید و...».

در این‌جا باید عنان کلام را به امیرالمؤمنین ; دارد. ایشان عبارتی نورانی دارند (صفحه 31 برگه اصلاح لازم دارد).

«و إذا كانت تحدیثه عن سرد ادله الزعیم»، اگر می‌خواهید از زعیم و زعامت بحث کنید، «فعلیه التریز» بر باحث لازم است تمرکز کند. «علی عناصر ترتبط بالزعامة من دون ذکر ما لا اثر له شرطاً للزعامة و الزعیم»، حالا اگر یک شرطی مثل اعلمیت باشد، ممکن است در زعیم معتبر ندانیم.

از مرحوم امام که امام خمینی نقل می‌کنند که گفته بود مثلاً مرجعیت شرط زعیم نیست. مجتهد است اما مرجعیت داشته باشد شرط نیست. خب اگر واقعاً نیست نباید این شرط را در زعیم بیاورند. «و من دون اهمال ما له دخل فیه»، و اگر شرطی دخالت دارد نباید مهمل بماند.

«ممن لاتضییق به الامور»²، امام ; می‌گویند کسی که می‌خواهد قضاوت کند، حالا من می‌گویم کسی که می‌خواهد زعامت کند، نباید امور را در تنگنا قرار بدهد، باید سعه صدر داشته باشد.

«و لا تمهکه الحوادث»، مهک یعنی لجبازی. آفت یک زعیم لجبازی است.

2. عین عبارت نامه حضرت به مالک اشتر نیست ولی ما با تغییراتی از آن‌جا گرفته‌ایم.

«و كان من اهل الحكمة و البصيرة»، این عبارت جزء نامه نیست.

«ولا يحرص من الفىء الى الحق إذا عرف»، اگر یک جا احساس کرد که باید مسیر را عوض کند خود را از رجوع به حق محصور نکند، یعنی راحت برگردد؛ ممکن است بالاخره یک سیاستی باید عوض شود.

«و ممن لا يزدهيه اطراء و لا يستميله اغراء»، کسی که خودبینی پیدا نکند و یا تملق‌ها او را متمایل نکند به متملق نکند.

خب آقای خوبی اگر مرجعیت زعامت است بفرمایید جزو شرایط آن، این شروط را هم بیاورید. آیا می‌توان این شرایط را نپذیرفت؟!

عبارتی را دیدم که اشتباه نوشته شده بود، ببینید:

«و لو كان للشخص كلا الشأين فاللازم اجتماع شروط الشأين في حقه» حالا یک کسی هم زعیم است و هم مرجعیت دارد، خب باید شرایط هر دو را داشته باشد. «و الذى لا يصح المرور عليه مرور عجم و عجل ان الشأين قد يكونان في الخارج لشخصين فالمرجع العلمى شخص و الزعيم شخص آخر كما هو الدارج في ايران اليوم و ما ذكر في التحقيق الى هنا كأنه يناسب لذلك الراهن الدارج.» گاهی وقت‌ها این دو تا شأن مال دو نفر است؛ یعنی مرجعیت مال یک نفر و زعامت از آن نفر دیگر است. عبارت «كما هو الدارج في ايران اليوم» خط زده شود؛ چون به هر حال هم مرجعیت داریم، هم زعامت. من این را می‌خواستم بگویم که گاهی وقت‌ها ما حکومت صالح نداریم و گاهی حکومت صالح داریم، اما عبارت معنای خوبی نمی‌رساند. عبارت یعنی آن که مرجع است زعیم نیست، آن که زعیم است مرجع نیست.

خب رهبری ما هم مرجعیت و هم زعامت را دارد. پس این «كما هو في ايران اليوم» را خط بزینید. عبارت را من جالب نوشتم. منظورم این است که گاهی وقت‌ها حکومت اسلامی داریم و مرجعیت در کنار حکومت اسلامی است. بعد می‌خواهم بگویم بعضی وقت‌ها نداریم لذا بعدش هم درست کنید «و ما ذكر في التحقيق الى هنا كأنه يناسب لذلك»، عبارت «الراهن» و «الدارج» خط زده شود.

من در این عبارت می‌گویم که بعضی وقت‌ها زعامت بر عهده کسی است، حالا اگر مرجع هم می‌باشد که هست. ایران امروز هم حکومت اسلامی است و هم مرجعیت دارد. ما الآن هم زعامت داریم، هم مرجعیت. اما بعضی وقت‌ها است که ما زعامت مشروع نداریم، مثل طول تاریخ شیعه. در طول تاریخ شیعه چه زمانی ما یک حکومت صالح داشتیم؟ نگوید خیلی وقت‌ها حکومت‌ها دست شیعیان بوده است، زیرا زمانی هم که دست شیعیان بوده، در رأس هرم آن، فقیه مأذون نبوده است. چه وقتی آل بویه بوده‌اند و چه وقتی حلبیون بوده‌اند و وقتی هم که صفویه و قبل و بعد از آنها بوده‌اند.

می‌دانید که ما حکومت‌های شیعه بالمعنی الاعم در تاریخ بسیار داشته‌ایم، مانند فاطمی، اسماعیلی، زیدی و... زیدی‌ها در شمال، اسماعیلیون و شیعیان فاطمی در مصر و شاخ آفریقا، و... و همه هم از بین رفتند؛ یعنی بهجهت فساد و اختلافی که با هم داشتند از بین رفتند.

ما از خود مدینه و مکه حکومت شیعی داشتیم تا اینکه بعضی وقت‌ها گفته می‌شود نصف جهان اسلام دست شیعه بوده، نصف جهان اسلام حکومت شیعه بوده‌اند. خب این دعوایها و اختلافات، تنگ‌نظری‌ها و عدم مدیریت‌ها این حکومت‌ها را از بین برده است. ولی هیچگاه در رأس این حکومت‌ها فقیه قرار نداشته است. چرا مثلاً در صفویه فقها ناظر بودند و شاهان صفوی بعضاً از فقها اجازه می‌گرفتند، اما باز هم کار خودشان را می‌کردند و یک چیزی شبیه عراق امروز بوده است.

به هر صورت ببینید این حکومت‌ها، حکومت‌های مشروع نبوده است. در این صورت شیعیان سراغ فقها می‌رفتند اما نه صرف رجوع جاهل به عالم، لذا خیلی از کارهایشان را فقها حل می‌کردند. مثلاً فقها بین‌شان قضاوت می‌کردند، فقها اجرای حدود می‌کردند، تعزیرات و قصاص بود. فقها تنظیم اسناد رسمی می‌کردند و احیاناً تظلم‌خواهی می‌کردند.

این‌جا است که یک چیزی بین رجوع جاهل به عالم و زعامت کبری مطرح بود. می‌خواهید نام آن را زعامت خُرد بگذارید. لذا ببینید من و شما با سه تا پدیده مواجهیم: 1- رجوع جاهل به عالم که مثل مرجعیت غیر رهبری در ایران امروز است. 2- زعامت با تمام لوازم آن. 3- چیزی بین مرجعیت و زعامت.

در طول تاریخ تقلید، این مورد سوم بوده است. از مقبوله ابن حنظله و معتبره ابو خدیجه شروع می‌شود که امام؛ می‌گویند سراغ علما و اصحابتان بروید، (انظر الی رجل منکم... قد جعلته علیکم حاکماً یا قاضیاً). پس ما با سه پدیده مواجه هستیم که این‌ها باید از هم جدا شود و شرایط هر یک باید جدای از هم مورد بررسی قرار گیرد و بیان شود.

اگر اشتباه نکنم انشاء الله در «مسئله 22» که شرایط مجتهد را می‌شماریم، یک‌به‌یک می‌گوییم این شرط برای کدام یک از سه پدیده است.

نکته دوم

امادر رابطه با تعدد حاکم چه کار کنیم؟ طبق فقه شیعه یک کوچه می‌تواند مثلاً 17 حاکم داشته باشد. گفته نشود همه آنها مبسوط‌الید نیستند و این بی‌سواد است که بسط‌ید را مطرح کنید. بسط‌ید از شرایط حاکم شرع نیست؛ بلکه مجتهد عادل حاکم شرع است؛ یعنی 17 تا مجتهد می‌توانند اعلان کنند که فردا عید فطر است، عید فطر نیست، شک داریم هست یا نیست. سه صورت هم که بیشتر ندارد.

مثلاً فرض کنید یک نفر بگوید امروز باید به داد غزه رسید، حاکم شرع این را حکم کند. آقایان هم که می‌گویند مقلد و مجتهد ندارد و حکم حکومتی بر همه لازم است مگر آنکه یقین به اشتباه وی باشد. این‌جا فقه و مصلحت را ببینید. حالا یک مجتهدی بگوید نه، نباید رفت، حالا یا بگوید نباید رفت، یا بگوید لازم نیست یا بگوید اصلاً خلاف است یا حرام است و... در این‌جا چه باید کرد؟

ادامه بحث جلسه بعد انشاء الله.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین